

# نامردمان" در اندیشه نواله خود و"الطاش"یان همچنان در رنج

ناصر امین نژاد

"الطاش" از جمله اردوگاه‌هایی است که در سالهای نخست جنگ ایران و عراق در کشور عراق و در حوالی "رومادیه" جهت اسکان بخشی از آوارگان جنگی ایران بر پا گردید. این اردوگاه در بحبوحه جنگ، تا بحران خلیج قریب ۵۰ هزار جنگ‌زده را در خود جای داده بود. اکثریت قریب به اتفاق اینان را مرزنشینان استانهای غربی، خصوصاً استانهای کرمانشاه و ایلام تشکیل می دادند. اینان کسانی بودند که در همان روزهای آغازین جنگ شهرها، روستاها و مناطقشان به تصرف نیروهای عراقی درآمد و جملگی، خرد و کلان، با خودروهای نظامی به طرف اردوگاههای مختلف و از جمله "الطاش" در "رومادیه" منتقل شدند. اینان در زمره اولین قربانیانی بودند که در همان روزهای اولیه زیر ضربات تازیانه این جنگ خانمانسوز قرار گرفتند، در چشم برهم زدنی، برق آسا خانه و زندگی، هست و نیست و ثمره سالها تلاش بی وقفه خود را بر باد رفته دیدند. عزیزان خود را از دست دادند و کانونهای خانوادگی اشان بر اثر دیوار جدایی ها، سرگشتگی و گمگشتگی های آنی و دور از انتظار متلاشی گردید. اینان با کمترین امکانات ممکن به مانند یک کاروان و یک موج بزرگ انسانی با دردی مشترک و زخمی یکسان، چرکین و پر التهاب، بسوی سرنوشتی ناگوار روان شدند. اینان از سر جبر جنگی ناخواسته و افسارگسیخته که نه دستی در برافروختنش می توانستند داشته باشند و نه توان امکان تغییری در کفه ترازو، از سرزمین مادری برکنده شدند و علیرغم میل خود با ریشه های برجای مانده در سرزمینی دیگر نشاء شدند. اینان در طی سالیان جنگ چشم انتظار و گوش به زنگ بودند که کی توپها از غرش باز خواهند افتاد و چه وقت صدای شلیک گلوله ها پایان خواهند گرفت. به این ترتیب هشت سال آزرگار را در میانه سیمهای خاردار و در گرداب شنزارهای کویری و در پناه "دخمه"هایی به اسم خانه و با کورسویی از امید به رهایی و پایان محنت در بدترین شرایط انسانی و با نازلترین سطح معیشت بسر بردند.

وقتی که جهانیان از اعلام پذیرش آتش بش از جانب ایران آگاه شدند و شنیدند که خمینی جام زهر آتش بس را سرکشید، بارقه امیدی ره به دیار الطاش و به میان مردمی خسته و وامانده و سرگشته از آفت جنگ گشود که ۸ سال تمام را به آرزوی شنیدن چنین خبری سر کرده بودند. اکنون دیگر چشمها به دروازه سیمی الطاش دوخته شده بود که کی و چه وقت اکیپهای " حقوق بشر" و صلیب سرخ قفلهای زنگ زده اردوگاه را خواهند گشود و گشایشی در سرنوشت دردناک این دردمندان به بند آمده حاصل خواهد شد. اما گو اینکه بازیگران جنگ و حاکمان جمهوری اسلامی که عزم تسخیر بلاد اسلامی و رهایی امت واحده مسلمان از مظالم کفر داشتند چنین مقدر دیده بودند که این رنجنامه همچنان تداوم یابد و این شهرک ناکجا آباد در تل تاریخ دفن شود. کسی صحبتی از اینان به عمل نیاورد، کسی آنان را طلب نکرد و کسی گوش به ندای انسانی اینان نسپرد. در عراق به عنوان " مهمانانی" که

میتوانند به کشور خود برگردند! و در جمهوری اسلامی با نام فراریان ، غیرخودی و سر در گرو اجنبی از آنان یاد شد. صدای مظلومانه این گرفتارشدگان ره به جایی نبرد و روزگار در سایه این نامردمان بر این مردم محنت زده همچنان سخت و دهشتناک میگذشت و آسمان همچنان تیره.

سالهای دیگر گذشت، با شروع قضیه کویت و متعاقباً جنگ خلیج کورسوی افق نیز بر اینان در غبار شنزارهای کویری و " طوفان صحرا" به کلی محو گردید و محنتها رو به افزایش نهاد و با محاصره اقتصادی عراق قطره های رمقی که به اینان تزریق میشد تا بسان مردمان بیافرایی زندگی نکنند کم و کمتر گردید. در گرما گرم گیم دوم این "بازی" و با گسستن کنترلها، بخشی از این مردم به جان آمده شبانه با تلنگری کلبه های حصیری و گلی خود را فرو ریختند و با کوله باری از رنج و خاطرات تلخ ، به امید یافتن ایمن گاهی دست بر سینه سرنوشت زدند، از سیمهای خاردار گذشتند، سر در بیابان نهادند تا در این دنیای دون یک وجب جایی برای اطراق بجویند.

اکنون بیش از یک دهه از این رخدادهای اخیر میگذرد. هنوز الطاش پا برجاست. هنوز برق سیمهای خاردار در زیر تابش پرتو سوزان کویری چشمها را خیره و هزاران انسان را در محاصره خود دارد. هنوز زمین سفید و شور الطاش قریب دو دهه است که لجوجانه از میان برش و تاول پاهای کودکان و نوجوانان " مهمان" ره به درون میجوید و عقرب وار نیش میزند، کودکان و نوجوانانی که همچون دانه های ناخواسته ای کشت شده اند تا ناخواسته چشم بر این محنت آباد بازکنند و فضای برکه آرام و راکد الطاش را با غریو هیاهوی کودکانه اشان بشکنند. هنوز الطاش قریب بیست هزار انسان را در آغوش سرد و بی جان خود دارد و هنوز ۲۰ هزار انسان، خرد و کلان با سرنوشتی تیره و تار در این محنت آباد، بدون آنکه در دنیای امواج و تلکس های هزار به هزار و پر تپش و پر تنش خبری نامی و نشانی داشته باشند، دست به گریبان زندگی مادون قرون وسطایی خود هستند.

سیمای الطاش در نگاه اول به شهرکی ساخته و پرداخته گروه فیلم سازان و کارگردانان ماهر می ماند که مردمی "دست آموز" و هنرمند را در آن جمع کرده باشند تا ترکیبی از زندگی مادون قرون وسطایی را با گوشه هایی از دنیای امروزی ، یا اینکه حال و هوای دنیای "باراباسی" و "پاپیونی" را با نهادهایی از تمدن امروزه باز سازی و به نمایش درآورند. اما متاسفانه الطاش امروز در ابتدای هزاره سوم فیلمنامه و سناریوی ساختگی نیست، رنجانمه ای است واقعی و تراژدی زندگی در آن بحدی دردناک و تاسفبار است که هرگز نمیتوان آن را تصور کرد یا به تصویر کشید. در کلبه های گلی و حصیری این مردمان به زحمت و به ندرت قامت متوسطی در آن راست میشود، کلبه هایی که همچون زگیلهایی بی قواره و نامنظم ، فشرده و پراکنده ، بر جای جای سینه زمخت، شور و ترکدار صحرای رومادیه ، کریه و کوتاه، قامت راست کرده اند. قوطی های زنگزده و خالی روغن "الرعی" و شیر "نیدو" که در جای جای دیوار کج و معوج تعبیه شده اند تنها نورگیر و پتجره هایی هستند که نور شکننده و کوران هوا را به درون هدایت میکنند. پتوهای گورخری سربازی که بر سوراخکهای ورودی این کلبه ها آویزان شده اند تنها حائل این یکی کلبه با آن دیگری و راهرو مجاور هستند. البته گاهاً نیز صاحب سراهایی یافت میشوند که با مدد میخ و چوب و حلبی های رنگ و رنگ درهایی زواردررفته با لولاهایی از لاستیک دوچرخه و ماشین ابداع کرده اند تا جلوه ای و

فضایی دیگر به منزلگاه خود بدهند. دفتر و دستک U-N که هفته ای یکی دو روز چند ماموری جهت خالی نبودن عریضه کلیدها را در قفل می چرخانند و پاسگاه انتظامات و محل قراولگاه ورودی و دو مسجد سنی ها و شیعه ها و یکی دو مرکز به اصطلاح درمانی و پزشکی تنها بناهای شاغول گرفته این دیار هستند. لوله های باریک و پر چم و خم و سائیده شده از روی زمین با کش و فوس آبی ولرم و شور را به محلات مختلف می رسانند، که ولوله و غریوگاهی است گفتنی . دخترکان و پسران پا پتی دبه به دست و حلبی بر دوش سر نوبت آب در قیل و قالند و تا پاسی از شب این جار و جنجال همچنان ادامه دارد. سیمهای برق لولیده و درهم تنیده شده همچون شبکه های تار عنکبوتی از فراز تک تیرکهای چوبی، که به زحمت دو و نیم متر ارتفاع دارند از بغل خیزرانهای سقف بند کلبه ها به درون اطاق کشیده شده اند، و گاه این تیرکهای نگون یخت از سر فشار و کشمکش قامت خم کرده اند و در انتظار فرود نهایی و برآوردن نفسی آسوده اند. در این دیار غریب و غربت درمان، بهداشت و آنچه در باب اولویتهای تندرستی گفتنی است یافت نمی شود، اینها به کلی اصطلاحات نا متجانس و بیگانه ای هستند و ره به این ولایت نگشوده اند. از تغذیه چه جای گفتن، در حالی که کشور عراق خود شدیداً در تنگنای مواد غذایی و دارویی قرار دارد و مردم این کشور خود در وضعیت بس وخیمی بسر می برند، پر واضح است که "الطاشیان از این بابت در چه وضعیتی قرار دارند و چه می کشند. جیره غذایی و ماهانه ای که اینها دریافت می کنند حتی کفایت یک هفته خانواده ها را نمی کند، بیش از نیمی از آردی که به اینها داده میشود آرد هسته خرما است که تنها در دوران قحط سالی مائده از ما بهتران بود. آموزش و سوادآموزی هم نه جایی دارد و نه بهائی، علاوه بر فعالیت تعدادی از جوانان با همت و تلاشگر الطاش که روزی چند ساعت شماری از کودکان و بچه ها را بدور خود در چند اطاقکی که مشترکاً ساخته اند، جمع می کنند و در آن به تدریس می پردازند، هیچ برنامه دیگری در دسترس نیست. به این ترتیب اکثریت قریب به اتفاق بچه ها بی سواداند و با خواندن و نوشتن بیگانه اند. نسلی محروم که هر روز بر تعدادشان افزوده می گردد، نسلی که شناسنامه هیچ مملکتی را ندارند و در این دیار غریب و در اردوگاهی محصور چشم به دنیایی آکنده از بی عدالتی باز کرده اند.

به هر کدام از خانواده ها کارتهای هویتی داده اند، که با آن مینوان در محدودۀ رومادیه آمد و رفت داشته باشند و نان آوری از آنان بدین وسیله میتواند به کاری و ممر معاشی دست یابند. برخی ها که شانس آورده اند با نازلترین دستمزدها به کارگری در شهر، شبانی نزد عشایر همجوار و یا به دستفروشی در روستاهای اطراف خود را مشغول کرده اند و با رنج شبانه روزی یه کمک هزینه ای دست یافته اند. شمار کثیری هم از جوانان و نوجوانان نگون بخت الطاش پیاده روستاهای اطراف و حومه شهر را برای چنگ زدن به لقمه نانی پی میجویند و تا کنون کم نبوده اند آنانی که بدون خبری و سراغی هرگز برنگشته اند!

اینها گوشه هایی از زندگی سخت و بسیار مشقت بار ساکنان الطاش است. این زندگی آنچنان آکنده از رنج و محنت است که قلم قادر به وصف زوایا و خصوصاً شرح دردهای درونی آن نیست. با اینحال تا کنون تلاش اینان برای رهایی از این محنت کده ، بازگشت به زندگی خود و ندای یاری طلبانه شان به جایی نرسیده است. دولت عراق اعلام

کرده است که هر وقت بخواهند میتوانند به مملکت خود برگردند. کارگزاران U-N هم در بغداد تا کنون بغیر از ارسال نامه به سران جمهوری اسلامی و ترتیب ملاقات کاردار و چند پاسدار مستقر در کنسولگری ایران در عراق با تعدادی از "مختار"های الطاش اقدامی انجام نداده است که مفید فایده ای و حاصل نیکی برای این مردم دربند داشته باشد. آنچه تا کنون در ارتباط با برخورد سران و کارگزاران جمهوری اسلامی مستفاد میشود این است که در حقیقت میخواهند به هر ترتیب شده است "شر" این مردم به زعم آنان "اجنبی پرست" را از سر خود وا بکنند و مسئولیتی در قبال آنان نپذیرند. اینان تاکنون به غیر از جوابهای ضد و نقیض و سربالا اقدامی عملی در جهت انتقال آنان به سرزمین و محل واقعی زندگی خود و پایان بخشیدن به این همه درد و مصیبت انجام نداده اند. مجموعه این سیاستها و برخوردهای شیادانه و تبهکارانه سران جمهوری اسلامی در قبال این مردم، خود قبل از هر چیز چهره کاملاً مزورانه، کینه توزانه و ریاکارانه این شیفتگان قدرت را بیش از پیش بر ملا می سازد. این جانیان از آنجائی که دل در طلب دلارهای ایرانیان ساکن اروپا و آمریکا دارند، هر آئینه لابه کنان و ملتسمانه دم از ایجاد "تسهیلات" دم افزون برای بازگشت آنان می زنند و طلب می کنند که به مملکت آبا و اجدادی خود بازگردند! و در سازندگی این مملکت نقش خود را ایفاء نمایند! و یا برای رهایی تروریستهای خود در گوشه و کنار جهان و حتی غیر ایرانی های همچون "انیس نقاش"ها و وابستگان به هسته های جهانی حزب الله به تکاپو می افتند، صدها هزار دلار هزینه می کنند و به حقیرانه ترین بندوبستها و رذیلانه ترین اقدامات دست می یازند تا مثلاً چند تروریست خود را به مملکت اسلامی و ام القراء مسلمین جهان بازگردانند. این همه درحالی است که کاملاً بی شرمانه گوش خود را در مقابل ندای حق طلبانه ده بیست هزار انسان دردمند و آواره و جنگزده کر کرده اند که خواهان بازگشت به محل زندگی ویران و فروپاشیده خود هستند. اینان کسانی هستند که تنها و تنها در نتیجه سیاستهای جنگ افروزانه حاکمان جمهوری اسلامی و دب دبه های افسارگسیخته "جنگ جنگ تا رفع فتنه در عالم!! اینچنین گرفتار آمده اند و در تنگنائی اینچنین ضد بشری سر بر آسمان می ساینند.

گذشته از اینها جای تاسف است که زندگی آزاردهنده "الطاشیان" در مطبوعات و رسانه های اپوزسیون خارج از کشور نیز منعکس نیست و تا کنون چندان که باید و شاید به آن پرداخته نشده است. شاید از سر بی اطلاعی! و کمتر درز کردن خبرهای واقعی مربوط به زندگی این مردم باشد... و یا شاید به این دلیل که گروهی از آنان آنچنان در تب و تاب "اصلاحات" و "جامعه مدنی" حکومت چیان چهره عوض کرده به هیجان آمده اند و به آن و تبعاتش دل بسته اند که فرصت نکرده و نمی کنند، تا به این مطلب "حاشیه ای" بپردازند! و این کاملاً تاسفبار و آزاردهنده است. حداقل انتظاری که هست باید این نقیضه جبران شود، باید ندای مظلومانه و خواست عادلانه و بر حق این قربانیان بی نام و نشان را به گوش جهانیان و بشریت ترقیخواه رساند. باید در هر مجمع و از هر امکان و تریبونی یقه جمهوری اسلامی را در ارتباط با این موضوع و معضل بزرگ دهها هزار آواره جنگی گرفت و سیاستهای مزورانه و ریاکارانه اسلامیان حاکم را در خصوص "بازگشت ایرانیان به وطن" افشا نمود. این وظیفه بس خطیر و بزرگی است، باید هر چه بیشتر تلاش نمود تا باری از دوش این عزیزان خسته و دردمند برداشته شود، باید جمهوری اسلامی

را به تقبل جبران خسارت وارده بر این آوارگان جنگی و بازگردانیدن سرافرازانهٔ اینان به خانه و کاشانهٔ خود وادار کرد.  
باید الطاش برچیده شود.

**به نقل از جهان امروز شماره ۶۹**

**نیمه اول اکتبر ۲۰۰۱**